

کردهای فارس و زمینه های شکل گیری سلسله ملوک شبانکاره

دکتر علی رضاییان^۱

چکیده

کردهای فارس صحراگردانی بودند که پیش از ظهور اسلام و در قرون اولیه اسلامی در فارس حضوری تأثیرگذار داشتند. در حدود اواسط قرن پنجم هـ.ق با رهبری فضلویه چند طایفه از کردهای فارس با هم متحد شدند و تشکلی را با عنوان «شبانکاره» ایجاد کردند. شبانکارگان در سال های اولیه شکل گیری توانستند بر تمامی ایالت فارس و پس از آن نیز بر بخش هایی از این ایالت حکومت کنند. در اوایل قرن ششم هـ.ق یکی از طوایف تشکیل دهنده گروه شبانکاره، اسماعیلیان، توانستند سلسله ای را به نام ملوک شبانکاره ایجاد کنند. این سلسله موفق شد حدود دو قرن و نیم بر بخش هایی از فارس و کرمان حکومت کند.

واژه های کلیدی: کردهای فارس، فضلویه، ملوک شبانکاره،

سلجوقیان.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج alireza1382@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۱

تاریخ تصویب: ۸۷/۹/۹

مقدمه

ملوک شبانکاره سلسله ای محلی بودند که حدود دو قرن و نیم، از اوایل قرن ششم (هـ.ق) تا اواسط قرن هشتم (هـ.ق)، بر بخش هایی از فارس و کرمان حکومت کردند. این سلسله ریشه در کردهای کوچ نشین داشت که در جریانات سیاسی فارس و برخی ایالات همجوار آن، قبل و بعد از اسلام، نقشی ایفا می نمودند.

در این پژوهش فرض آن است که باید میان کردهای فارس، به عنوان طوایف صحراگردی که به طور پراکنده در مناطق مختلف فارس زندگی می کرده اند و نیز گروه شبانکاره، که در حدود اواسط قرن پنجم (هـ.ق) از اتحاد تعدادی از این طوایف شکل گرفت با سلسله ملوک شبانکاره، که در اوایل قرن ششم (هـ.ق) توسط یکی از طوایف تشکیل دهنده گروه شبانکاره ایجاد گردید، تمایز قائل شد. به نظر نگارنده این مقاله عدم تمایز میان کردهای فارس، گروه شبانکاره و سلسله ملوک شبانکاره در برخی منابع دست اول و تحقیقات جدید پاره ای از ابهامات را در چگونگی شکل گیری و قدرت یابی شبانکارگان و تشکیل حکومت توسط آنان به وجود آورده است. لذا هدف مقاله این است که با نشان دادن تمایزات مذکور به روشن تر نمودن زمینه های قدرت گیری ملوک شبانکاره بپردازد.

مفهوم واژه کرد

امروزه کلمه «کرد» به گروه نژادی خاصی که در بخش هایی از ایران، عراق، ترکیه، سوریه و برخی از جمهوری های استقلال یافته شوروی سابق زندگی می کنند گفته می شود. درباره ریشه نژادی کردان اختلافات فراوانی میان محققان وجود دارد و در این مورد نظرات متفاوت و گاه متضادی بیان شده است. بنا به عقیده برخی، کردان از اقوام قدیمی مستقر در ایران بوده اند که قبل از مهاجرت آریایی ها در این منطقه سکونت داشته اند. (یاسمی، ۱۳۶۲: ۲۴) نظری دیگر کردان را از یهودیان باستان دانسته که بخت النصر آنها را از یهودیه به کوه های زاگرس کوچانده است. (آکوپف و حصارف، ۱۳۶۷: ۵۲، ۶۲) بنا به عقیده ای کردان هم نژاد با لولیان هستند (همان، ۵۱) و نظری دیگر بر هم نژادی

کردان و گرجیان دلالت دارد. (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۸) در جایی کردان را هم نژاد با ژرمن ها (همان: ۱۱) و در جایی دیگر از نژاد آشوری ها دانسته‌اند (لمبرت، ۱۰۵-۹۵) و نظری نیز درباره عرب بودن آنان مطرح شده است (مسعودی، ۱۳۷۰، ۱/۴۸۹).

احتمالاً یکی از دلایل شکل‌گیری نظریات متفاوت درباره ریشه نژادی کردها وجود اختلاف در معنی واژه کرد در منابع تاریخی قبل از اسلام و قرون اولیه اسلامی با منابع متأخرتر بوده است. کلمه کرد در منابع تاریخی عصر ساسانی و متون نگاشته شده در قرون اولیه اسلامی مفهومی فراتر از اشاره به یک نژاد خاص را داشته و بیشتر به معنی عام اقوام صحراگرد و چادرنشین اطلاق گردیده است. به نظر می‌رسد واژه کرد در این مفهوم تمام اقوام صحراگرد ساکن در ایران قبل از اسلام اعم از اقوام گیل، دیلم، لک، لر و همچنین صحراگردان فارس را شامل می‌شده است. (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۳۲، لمبتون، ۱۳۶۲: ۱۹۸)

تصور ایرانیان از چگونگی شکل‌گیری کردان منعکس در شاهنامه فردوسی نیز مؤید ادعای فوق است. بنا به مندرجات شاهنامه ضحاک پادشاه ستمکار دستور داده بود تا هر روز دو جوان را بکشند و مغز آنان را خوراک مارهای روییده بر شانه‌های او سازند؛ اما وزیران ضحاک برای آن که از بیشتر کشته شدن جوانان جلوگیری کنند از دو جوان هر روز یکی را آزاد می‌کردند و به جای آن گوسفندی را می‌کشتند و مغز آن را به مارها می‌دادند؛ پس از مدتی تعداد جوانان آزاد شده زیاد گردید و:

خورشگر بدیشان بزی چند و میش سپردی و صحرا نهادند پیش

کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد که زآباد ناید بدل برش یاد

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۵۷ / ۲، ۳)

براین اساس فردوسی کردها را صحراگردانی معرفی می‌نماید که با حیوانات خویش در مناطق

غیرآباد زندگی می‌کردند.

در نامه ای که اردوان پنجم آخرین پادشاه سلسله اشکانی به اردشیر مؤسس سلسله ساسانی در اعتراض به شورش وی نگاشته چنین آمده است: «ای کرد تربیت شده در خیمه کردان از حد خود بیرون رفته ای» (طبری، ۱۳۶۳: ۲/۵۸۳). بهرام چوبین سردار ساسانی که علیه خسرو پرویز پادشاه ساسانی شورش کرده بود نیز در نامه ای به خسرو چنین خطاب می کند «ای روسپی زاده که در چادر کردان بزرگ شده ای» (طبری، همان، ۷۳۱). به نظر می رسد در هر دو مورد یاد شده بیش از آنکه کرد به مفهوم نژادی آن مورد نظر باشد، به مفهوم عام آن یعنی نوع زندگی صحراگردی و شبنکارگی بوده و به دلیل آنکه صحراگردان جایگاه مناسبی در نظام طبقاتی و اجتماعی آن عصر نداشته اند مرتبط کردن شاهان ساسانی به کردهای نوعی توهین به آنان تلقی شده است.

کردان فارس در عصر ساسانی و قرون اولیه اسلامی

قدیمی ترین اطلاعات تاریخی مستدل درباره کردهای فارس به عصر ساسانی بر می گردد، بنابر اعتقاد برخی از مورخان اردشیر مؤسس سلسله ساسانی خود از کردان فارس بوده است. در کتاب کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹: ۱۷۷-۱۷۵) و شاهنامه فردوسی (۱۳۷۶: ۱۱۹-۶۰۷/۱۱۶) آمده که ساسان پدر اردشیر از نسل دارا، از پادشاهان قدیم ایران که در نبرد با اسکندر تاج و تخت خود را از دست داد، بوده است. ساسان که چهار نسل با دارا فاصله داشت در فارس به شبنانی مشغول و «همواره با گوسفندان بود» و با صحراگردان کرد زندگی می کرد. بابک، حاکم فارس که پی به نسب والای ساسان برده بود وی را به کاخ خویش دعوت کرد و دختر خود را به ازدواج ساسان درآورد. ثمره این ازدواج اردشیر بنیانگذار سلسله ساسانی بود. اگر کرد را به مفهوم عام آن یعنی زندگی صحراگردی و شبنکارگی در نظر بگیریم با توجه به روایت فوق می توان ساسان پدر اردشیر را از کردان فارس و سلسله ساسانی را نیز برآمده از آنان دانست.

اردشیر گرچه خود ریشه در کردان فارس داشت اما احتمالاً به دلیل نامنی هایی که کردان پس از قدرت گیری وی در فارس ایجاد کرده بودند، مجبور شد بنا به نوشته فردوسی، اردشیر:

سپاهی ز اصطخر بی مر ببرد بشد ساخته تا کندر زم کرد

در این نبرد گر چه در ابتدا کردان بر اردشیر غلبه کردند. اما سرانجام اردشیر توانست آنها را شکست دهد و قتل عام کند. (فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۳۹-۷/۱۳۶، ۶)

منابع دوران اسلامی اشارات گسترده‌تری به کردان فارس دارند. به گفته بلاذری عُمر در سال ۲۲ هـ. ق. دستور داد تا جارود عبدی به قلاع فارس حمله کند، اما وی در منطقه جره و شیراز توسط کردان اسیر شد و به قتل رسید. (۱۳۴۶: ۵۴۲) به هنگام حمله مسلمانان به شهر اهواز در سال ۲۳ هـ. ق. نیز کردان فارس برای کمک به مدافعان شهر به مردم اهواز پیوستند. (طبری، ۱۳۶۲: ۵/۲۰۱۷) همچنین در حمله اعراب به فسا و دارابجرد نیز کردهای فارس در سپاه ایران حضور داشتند. (همان، ۲۰۱۲-۲۰۱۱) پس از قدرت‌گیری امویان نیز همواره کردان فارس به عنوان گروهی شورشی علیه دولت اسلامی در منابع معرفی شده‌اند. در شورش عبدالرحمن بن اشعث بر حجاج بن یوسف ثقفی، عامل خلیفه اموی عبدالملک، ابن اشعث در حین فرار از مقابل حجاج به بیشاپور از شهرهای فارس آمد. در این شهر کردهای فارس به وی پیوسته و ابن اشعث توانست به کمک آنها لشکر حجاج را شکست دهد. (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۷/۸۸) ابن اثیر ضمن شرح وقایع ۸۹ هـ. ق. از لشکری سخن می‌گوید که حجاج برای جنگ علیه کردها به فارس اعزام کرد. به نوشته ابن اثیر دلیل این لشکرکشی آن بود که کردان بر فارس غلبه کرده و بر آنجا تسلط یافته بودند (همان، ۸۸).

در عصر خلافت عباسی نیز گهگاه از شورش کردان فارس بر دولت اسلامی سخن به میان آمده است. برای مثال ابن اثیر ضمن بحث پیرامون وقایع سال ۲۳۱ هـ. ق. از بازگشت وصیف ترک (سردار خلیفه عباسی) از اصفهان، جبال و فارس خبر داده و مأموریت وی را تعقیب و سرکوب کردهای این مناطق می‌داند که مرتکب فساد و فتنه شده و شورش کرده بودند (همان، ۱۱/۱۹۱). با شکل‌گیری نخستین سلسله‌های ایرانی پس از حمله اعراب نیز همچنان شاهد تأثیرگذاری و حضور کردان بر جریانات سیاسی ایالت فارس می‌باشیم. به هنگام حضور حاکمان صفاری، یعقوب لیث (۲۶۵-۲۵۳ هـ. ق) و عمرو لیث (۲۸۸-۲۶۵ هـ. ق) در فارس به درگیری‌های آنان با کردان فارس

اشاره شده است (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۴۰، ۲۲۹) حتی حضور سلسله قدرتمند آل بویه در فارس نیز از تأثیرگذاری آنان نکاست و همچنان منابع تاریخی از نقش کردان در جریانات سیاسی این عهد گزارش می دهند. (ابن اثیر، ۱۶/۲۷۷)

رموم (زموم) کردان فارس

بنا بر مندرجات کتاب های جغرافیایی قرن سوم و چهارم (هق) کردان فارس در نواحی ای به نام رم (زم) زندگی می کردند. به گفته اصطخری هر کدام از این رموم شهرها و دیه هایی داشتند که به هم متصل بودند و رئیس هر رم حفاظت از راه ها و کاروان های موجود در رم را بر عهده داشت. هر گاه سلطان به نیرو نیاز داشت رؤسای رموم موظف بودند به کمک وی بشتابند (۱۳۶۸: ۹۹) به لحاظ نوع پرداخت مالیات، رموم فارس با سایر مناطق این ایالت تفاوت داشت. درحالی که مالیات سایر مناطق براساس مساحت گرفته می شد مالیات رموم غالباً به صورت مقاطعه و مقدار کمی نیز به شکل مقاسمه پرداخت می گردید (همان، ۱۴۹). رئیس کردان هر رم وظیفه جمع آوری مالیات آن رم را بر عهده داشت (همان، ۹۹) شکل پرداخت مالیات، یعنی پرداخت مالیات به صورت مقاطعه و جمع آوری آن توسط رئیس هر رم و بدون دخالت حکومت مرکزی نشانگر استقلال نسبی رموم نسبت به سایر مناطق فارس بود. به علاوه با توجه به آن که حفظ نظم و امنیت هر رم نیز بر عهده رئیس رم بود، می توان نتیجه گرفت که در رموم تحت سلطه کردان، که بخش هایی وسیعی از فارس را در بر می گرفت، رؤسای رموم تقریباً مستقل حکومت کرده و به نوعی مانند حاکمان کوچک محلی عمل می کردند.

تعداد افراد رموم را اصطخری بیش از ۵۰۰ هزار چادر تخمین زده است. (همان، ۱۰۱، ۸۹) وی به وجود بیش از صد قبیله کرد در فارس اشاره کرده و خود بیش از سی عدد از این قبایل را برشمرده است. (همان، ۱۰۳-۱۰۰) به گفته اصطخری از هر قبیله بین صد تا دو هزار سوار بیرون می آید و بیشتر قبایل در زمستان و تابستان از محلی به محل دیگر کوچ می کنند. «و ایشان [کردان] را از اسباب و آلات و حیوان و امتعه و اقمشه و آلات حرب و قوت و شوکت چندان هست که سلطان هرگز ظلم و تعدی

بریشان نمی‌تواند کردن از کثرت و شوکت ایشان» (همان، ۱۰۲) اصطخری تعداد رموم کردن فارس را پنج رم زمیجان، دیوان، لوالجان، کاریان و بازنجان ذکر می‌کند (همان، ۱۳۵-۱۳۴).

فضلویه و شکل‌گیری شبانکارگان

در عهد حکومت آخرین حاکم بویی فارس، ابومنصور فولادستون (۴۴۷-۴۴۰ هـ ق) فضلویه رئیس طایفه رامانیان از طوایف کرد فارس به خدمت صاحب عادل وزیر ابومنصور در آمد. اما پس از به قتل رسیدن صاحب عادل توسط ابومنصور، فضلویه دست به شورش زد، موفق شد فولادستون را کشته و به عمر سلسله آل بویه در فارس پایان دهد و خود بر سراسر فارس مسلط گردد (۴۴۸ هـ ق) در این زمان قاورد بن چغریگ برادر سلطان آل بویه در کرمان حکومت می‌کرد، بر برادر شوریده و به طمع ضمیمه نمودن فارس به قلمرو خود، به این ایالت حمله کرد و با فضلویه درگیر شد. (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۹۱، زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۵۷) فضلویه جهت مقابله با قاورد به آل بویه ارسال پناه برد. آل بویه نیز ضمن مقاطعه دادن فارس به فضلویه خود، رهبری سپاه را برای حمله به کرمان و فارس جهت تنبیه قاورد بر عهده گرفت. در این لشکرکشی قاورد شکست خورد و مجبور به ترک فارس گردید. (ابن بلخی، همان، ۳۲۲. زرکوب، همان، ۵۷) از این زمان (۴۵۹ هـ ق) تا سال ۴۶۴ هـ ق. فضلویه از جانب سلجوقیان بر ایالت فارس حکومت می‌کرد. اما در این سال وی در پرداخت مالیات مقرر تعلل کرد و دست به عصیان زد و سلجوقیان سپاهی برای سرکوب وی به فارس فرستادند. فضلویه به دژی در حوالی جهرم پناه برد، نظام الملک (۴۸۵-۴۱۰ هـ ق) وزیر سلجوقی که ظاهراً تبحری ویژه در فتح قلاع داشت، خود برای تسلیم فضلویه به قلعه مذکور حمله کرد و ضمن فتح آن فضلویه را به اسارت گرفت. منابع در مورد سرنوشت نهایی فضلویه اختلاف نظر دارند؛ ابن اثیر از فرستادن او به نزد الب ارسلان و بخشیده شدن او توسط سلطان سلجوقی حکایت می‌کند (۱۳۶۸، ۱۷/۴۸) اما ابن بلخی از فرستاده شدن او به قلعه اصطخر، شورش مجدد و سرانجام به قتل رسیدن وی سخن گفته است. (۱۳۷۴، ۳۹۲)

احتمالاً در اواخر حکومت آل بویه در فارس و همزمان با قدرت گیری فضلویه، گروه بندی جدیدی در میان کردان فارس با عنوان « شبانکاره » شکل می گیرد. دلیل آنکه زمان مذکور برای شکل گیری گروه شبانکاره پیشنهاد می شود آن است که در هیچ یک از منابع تاریخی و جغرافیایی قرن سوم و چهارم هـ. ق. که به کردان فارس اشاره شده، نامی از شبانکارگان وجود ندارد. این در شرایطی است که منابع این عصر به ویژه متون جغرافیایی اطلاعات نسبتاً مفصلي را از کردان فارس ارائه نموده اند. بدیهی است در صورت وجود چنین دسته بندی در قرون یاد شده این منابع قطعاً بدان اشاره می نمودند. برای مثال اصطخری در کتاب خود ضمن ذکر این موضوع که بیش از صد طایفه کرد در فارس زندگی می کنند حدود سی طایفه از طوایف مذکور را نام می برد. از سی طایفه یاد شده دو طایفه، شکانیان و رامانیه جزء پنج طایفه تشکیل دهنده گروه شبانکاره هستند اما اصطخری با وجود اطلاعات وسیعی که از کردان ارائه می کند هیچ اشاره ای به نام شبانکارگان ندارد.^۱

فارسنامه ابن بلخی که در حدود سال ۵۱۰ هـ. ق. نگاشته شده^۲ از قدیمی ترین منابع تاریخی است که به شبانکارگان اشاره کرده است. گفتار ابن بلخی درباره شبانکارگان تا حدودی مؤید این ادعاست که زمان شکل گیری شبانکارگان به اواخر عصر آل بویه بر می گردد. به گفته ابن بلخی « به روزگار قدیم، شبانکاره را در پارس ذکری نبود کی ایشان قومی بودند که پیشه ایشان شبانی و هیزم کشی و مزدوری بود و به اواخر روزگار دیلم در فتور چون فضلویه فراخاست ایشان را شوکتی پدید آمد و به روزگار زیادت گشت تا همگان سپاهی و سلاح درو اقطاع خوار شدند.» (همان، ۳۰۸)

۱. احتمالاً سیاستنامه خواجه نظام الملک که در سالهای پایانی وزارت خواجه (۴۸۵-۴۵۵ هـ. ق) نگاشته شده قدیمی ترین منبع تاریخی است که به نام شبانکارگان اشاره نموده است. (۱۳۵۶: ۱۲۸، ۱۲۶)

۲. اگر چه در کتاب فارسنامه سال دقیق نگارش کتاب منعکس نگردیده اما بنا به مندرجات فارسنامه در زمان نگارش کتاب هنوز چاولی سقاوه سردار اعزامی سلجوقیان به فارس زنده بود، پس حداکثر زمان تاریخ نگارش کتاب می تواند سال ۵۱۰ هـ. ق سال مرگ چاولی سقاوه باشد. از طرفی در کتاب فارسنامه به واقعه پرگ اشاره گردیده، رویدادی که در طی آن چاولی از حاکم کرمان شکست می خورد. فارسنامه به سال حدوث واقعه اشاره ندارد اما ابن اثیر این واقعه را مربوط به سال ۵۰۸ هـ. ق می داند. بنابراین فارسنامه باید بعد از سال ۵۰۸ هـ. ق وقوع حادثه پرگ و قبل از سال ۵۱۰ هـ. ق سال مرگ چاولی نگارش شده باشد.

طوایف تشکیل دهنده گروه شبانکاره به گفته ابن بلخی پنج طایفه زیر بوده‌اند:

اسماعیلیان:^۱ بنا بر مندرجات فارسنامه نسب این طایفه از شبانکارگان به پادشاهان ایران قبل از اسلام می‌رسد و آنان از فرزندان منوچهر سبط فریدون هستند. به گفته ابن بلخی اسماعیلیان از زمره اصفهبدان بوده‌اند اما در عهد اسلامی و با فتح فارس توسط اعراب اسماعیلیان فارس آواره و به شبانی و گوسفندداری مشغول شدند و در حوالی اصفهان اقامت گزیدند. در عهد سلطان مسعود غزنوی تاش فراش، والی سلطان در اصفهان به اسماعیلیان حمله و آنان را غارت کرد. اسماعیلیان نیز فرار کرده و پس از تحمل سختیهای فراوان در اواخر عصر باگالیجار، حاکم بویی فارس، موفق به فتح دارابجرد شدند. در عصر قدرت‌گیری فضلویه، سلک از اعضای طایفه اسماعیلی در درگیریهایی که با اعضای خاندان خود داشت از فضلویه یاری خواست و فضلویه ایچ، فستجان اصطهبان، دراکان و برخی از نواحی دارابجرد را به وی واگذار کرد. (همان ۳۹۰-۳۸۸)

رامانیان: این قوم قبیله فضلویه بوده و پدر فضلویه علی بن الحسن بن ایوب ریاست آن را برعهده داشت. همه اعضای این طایفه به شبانی مشغول بودند، اما فضلویه از این قوم توانست فارس را زیر سلطه خویش درآورد. (همان ۳۹۲-۳۹۱)

کرزوبیان: این قوم نیز به چوپانی و شبانی مشغول بودند. رهبر آنها «محمد بن ماما» برکشیده فضلویه بود و بعد از وی پسرش ابوسعید به قدرت رسید و توانست بر کازرون تسلط یابد. (همان، ۳۹۲)

مسعودیان: به گفته ابن بلخی «قومی مجهولند بی اصل و ایشان را فضلویه برکشید» رهبر آنان امیرویه مسعود توانست فیروزآباد را تصرف کند و بر بیشتر مناطق شاپور خوره مسلط گردد و پسر وشتاسف حاکم فیروزآباد بود. (همان ۳۹۲-۳۹۱)

۱. برخی همچون لسترنج در کتاب جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی مدعی گردیده‌اند که شبانکارگان شیعه اسماعیلی بوده‌اند (۱۳۶۷، ۳۰۹) اما هیچ یک از منابع دست اول تاریخی اشاره‌ای به شیعه یا اسماعیلی بودن شبانکارگان ندارند. احتمالاً اشتباه مذکور از تشابه اسمی نام این طایفه با فرقه اسماعیلیه ناشی شده است. اما نام این طایفه هیچ ارتباطی با فرقه اسماعیلیه نداشته و از نام یکی از اجداد طایفه اقتباس گردیده است.

شکایان: ابن بلخی آنان را گروهی کوه نشین معرفی می کند که به راهزنی اشتغال داشتند و در

عصر نگارش فارسنامه به علت حمله اتابک چاولی به آنان ضعیف گشته بودند. (همان، ۳۹۲)

آنچه که در گروه بندی شبانکاره باید مورد توجه قرار داد آن است که تشکل مذکور تمامی کردان فارس را شامل نمی شد و تنها پنج طایفه از حدود صد طایفه کرد مستقر در فارس را، که اصطخری به آن اشاره دارد، در بر می گرفت. آنگونه که از مندرجات فارسنامه بر می آید فضلوویه نقش اصلی را در بر کشیدن و قدرت گیری رهبران کرد تشکیل دهنده گروه شبانکاره ایفا نموده است. تا قبل از فضلوویه کردان فارس نیروهای پراکنده و غیر متحدی بودند که در جریانات سیاسی و درگیری های منطقه ای گاه به گاه به حمایت از فرد یا گروهی می پرداختند. اما با قدرت گیری فضلوویه و اتحاد برخی از این طوایف و شکل گیری تشکل جدید شبانکارگان به بازیگران اصلی صحنه سیاست فارس تبدیل شدند. از این زمان (۴۴۸ هـ ق) تا سال ۴۶۴ هـ ق، به جز در دوره کوتاه حمله قاورد به فارس در سال ۴۵۹ هـ ق، حکومت در سراسر ایالت بر عهده فضلوویه بود و برکشیدگان فضلوویه از طوایف مختلف شبانکاره حتی سالهای پس از عزل وی نیز در بخشهای مختلف فارس قدرت را در دست داشتند.

اما توجه به یک نکته مهم در تاریخ این عصر شبانکارگان ضروری به نظر می رسد. بنا بر منابع موجود گرچه شبانکارگان از اواسط قرن پنجم هـ ق در جریانات سیاسی ایالت فارس حضور جدی دارند و قدرت را در این منطقه در دست می گیرند، اما در سال های پس از مرگ فضلوویه هیچ گاه موفق به ایجاد حکومت یکپارچه نمی گردند. برای مثال همزمان با حمله چاولی سقاوه سردار سلجوقی به فارس حداقل چهار امیر از طوایف مختلف شبانکاره بر بخشهایی از فارس حکومت می کردند. ابوسعد کازرونی از طایفه کرزویان بر کازرون و شتاسف از خاندان مسعودیان در فیروزآباد و دوخاندان اسماعیلی نیز بر قسمتهایی از منطقه دارابگرد حکومت داشتند. (ابن بلخی، ۳۹۲، ۳۷۴-۱۳۷۴ - ۳۸۸) تنها مدتی پس از این عصر و در اوایل قرن ششم هـ ق است که یکی از خاندانهای اسماعیلی موفق به تشکیل حکومت ملوک شبانکاره می شود و قدرت در قلمرو شبانکارگان تا حدودی یکپارچه می گردد.

محققانی که تاریخ شبانکارگان را نوشته اند به این موضوع دقت نکرده و با توجه به نقش برجسته فضلویه در شکل‌گیری گروه شبانکاره سعی نموده اند تا به نوعی فضلویه را بنیانگذار سلسله شبانکاره معرفی کنند و نسب ملوک شبانکاره را به وی برسانند. ظاهراً برای اولین بار و صاف چنین خطایی کرده و فضلویه را از خاندان اسماعیلی معرفی و اسماعیل را جدّ اعلای او دانسته است. (۱۳۳۸: ۴۳۱) گفتار و صاف با توجه به حفظ نسب نامه ملوک شبانکاره در منابع معتبری چون دفتر دلگشا و مجمع الانساب و اطلاعاتی که از فارسنامه ابن بلخی به ما رسیده کاملاً مردود است و شکی نیست که فضلویه از طایفه رامانی بوده و هیچ ارتباط نسبی با ملوک شبانکاره که از طایفه اسماعیلیان بوده‌اند؛ نداشته است. اشتباه مذکور تقریباً در بیشتر کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر درباره شبانکارگان نوشته شده نیز تکرار گردیده است.

با وجود نقش قابل ملاحظه فضلویه در شکل‌گیری و قدرت‌یابی شبانکارگان منابع اصلی تاریخ این سلسله همچون دفتر دلگشا، مجمع الانساب و منتخب التواریخ هنگام بحث در تاریخ ملوک شبانکاره هیچ اشاره‌ای به نام فضلویه ندارند. برای مثال در رساله دفتر دلگشا که آن را یکی از دیوانیان حاضر در خدمت حاکم شبانکاره ای، نظام الدین حسن بن طیب شاه (۷۲۵-۶۷۷ هـ ق) سروده و با سبکی حماسی و به تقلید از شاهنامه فردوسی تاریخ ملوک شبانکاره را با ذکر جزئیات به نظم در آورده است، کاملاً نام فضلویه حذف شده و هیچ اشاره‌ای به نام یا وقایع رویداده در عصر او نشده است. این در شرایطی است که در منابعی چون فارسنامه ابن بلخی و الکامل فی التاریخ و تاریخ و صاف نقش اصلی در شکل‌گیری گروه شبانکاره به فضلویه داده شده است. حذف نام فضلویه در برخی منابع تاریخی شبانکارگان مؤید تمایز آشکار گروه شبانکاره و ملوک شبانکاره را تأیید می‌کند. آنگونه که ابن بلخی گزارش کرده است از پنج طایفه تشکیل دهنده گروه شبانکاره تنها یکی از آنها، اسماعیلیان، اصیل بوده و نسب به پادشاهان ایران قبل از اسلام می‌رساندند. (همان، ۳۹۰ - ۳۸۹) گر چه در عصر نگارش فارسنامه جعل نسب نامه و رساندن نسب به پادشاهان و بزرگان ایران قبل از اسلام امری شایع بود و حتی غزنویان ترک نژاد نیز خود را به شاهان ساسانی منتسب کرده بودند اما این نکته را نمی‌توان

انکار کرد که طایفه اسماعیلیه بعدها به مهمترین طایفه از پنج طایفه تشکیل دهنده شبانکارگان تبدیل می شوند. افراد همین طایفه هستند که سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل می دهند و نزدیک به دویست و پنجاه سال بر بخشهایی از فارس و کرمان حکومت می کنند.

در عهد قدرت گرفتن فضلویه و چیرگی او بر طوایف شبانکاره درگیری های داخلی در بین طایفه اسماعیلیه وجود داشت. محمد بن یحیی، حاکم اسماعیلی دارابجرد در این عصر در گذشت و پسرش «بیان» به جای او به حکومت رسید. اما عموی بیان، «نمرد» وی را به قتل رساند و خود حکومت داراب را به دست گرفت. برادر بیان، «سلک» برای انتقام خون برادر به فضلویه پیوست. فضلویه نیز حکومت مناطق ایچ، فستجان، اصطهبان و دارکان و برخی از نواحی دارابجرد را به وی واگذار کرد. در عصر نگارش فارسنامه (حدود ۵۱۰ هـ ق) حسویه پسر سلک همچنان مناطق یاده شده را در اختیار داشت (همان، ۳۹۰)

با توجه به اینکه بعدها طایفه اسماعیلیه توانستند قدرت را در بین شبانکارگان به دست گرفته و سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل دهند می توان تا حدودی دلیل حذف نام فضلویه را در برخی از منابع این عصر مشخص کرد. بی شک هر گونه اشاره به نام فضلویه در تاریخ ملوک شبانکاره بیانگر نقش پر اهمیت تر طایفه رامانیان، (طایفه فضلویه)، در شکل گیری و قدرت یابی گروه شبانکارگان بود. به علاوه عصر فضلویه یادآور دوره ای بود که طایفه اسماعیلیه تحت تابعیت فردی از طایفه رامانیان قرار داشت، به همین دلیل نیز آن دسته از منابع تاریخی که به گونه ای وابسته و یا نزدیک به ملوک شبانکاره بودند و یا تاریخ را از دیدگاه آنان می نگاشتند، هیچ اشاره ای به نام فضلویه نکرده اند. البته شاید این نکته که در درگیری های بین دو خاندان طایفه اسماعیلی، فضلویه از خاندان محمد بن یحیی و فرزند او سلک حمایت کرده در حالی که حکومت شبانکارگان توسط فرزندان نمرد، رقیب آنان ایجاد گردید نیز در حذف نام فضلویه از این دسته از منابع تاریخی شبانکارگان بی تأثیر نبوده است.

شبانکارگان پس از فضلویه

پس از مرگ فضلویه (۴۶۴ هـ.ق) به مدت چند دهه تاریخ شبانکارگان در هاله ای از ابهام فرو رفتند و منابع تاریخی اطلاعات دقیق درباره وضعیت شبانکارگان ارائه نداده و تنها به طور جسسته و گریخته در برخی از منابع اشارتی به آنان شده است. در کتاب سیاستنامه که خواجه نظام الملک طوسی خطاب به سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۸۵ - ۴۶۵ هـ.ق) نگاشته و در آن راه و رسم هر چه بهتر اداره کردن کشور را برای سلطان سلجوقی شرح داده در دو فصل به شبانکارگان اشاره کرده است. در فصل بیست و چهارم این کتاب خطاب به سلطان آمده « لشکرها باید از نژادهای مختلف باشد به ویژه دو هزار دیلم و خراسانی و اگر گرجیان و شبانکارگان پارس باشند هم روا بود که این جنس هم مردان نیک باشند» (۱۳۵۶، ۱۲۶) در فصل بیست و پنجم از همین کتاب چنین آمده است « دیلمیان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره و مانند این که اقطاع و نان پاره دارند باید پانصد مردم از ایشان بر درگاه مقیم باشند» (همان، ۱۲۸)

به نظر می‌رسد نصایح خواجه نظام الملک را پادشاهان سلجوقی اجرا می‌کردند. در تاریخ بنداری آنگاه که درباره عملکرد بد درگزینی، وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۲۵ - ۵۱۱ هـ.ق) سخن می‌گوید آمده که جماعتی از امیران مازندران و شبانکاره بر درگاه سلطان محمد بن ملکشاه مقیم بودند و پادشاه، در گذشته، با نیکویی و احسان با آنها برخورد می‌کرد ولی درگزینی آنها را مانده و آنان به قلعه‌های خویش بازگشته و شروع به اخلال در امور کردند. (۱۳۵۶ : ۱۴۰)

احتمالاً به دلیل اوج گیری قدرت سلجوقیان در دوران بیست ساله حکومت ملکشاه (۴۸۵ - ۴۶۵ هـ.ق) و تسلط بی چون و چرای آنان بر مناطق تحت تصرفشان شبانکارگان نقش قابل ملاحظه‌ای در جریانات سیاسی این عهد ایفا نکرده، کاملاً مطیع سلجوقیان بودند. به همین دلیل نیز منابع این دوره کمتر به نام شبانکارگان اشاره دارند.

پس از مرگ ملکشاه سلجوقی (۴۸۵ هـ.ق) به دلیل درگیریهای داخلی که میان برکیارق (۴۹۸ - ۴۸۷ هـ.ق) و محمد (۵۱۱ - ۴۹۸ هـ.ق) مدعیان جانشینی ملکشاه صورت گرفت شبانکارگان توانستند

مجدداً بر فارس چیره شوند. به گفته ابن اثیر برکیارق به علت تسلط شبنکاره بر فارس این ایالت را به امیر انر واگذار کرد اما شبنکاره با یاری خواستن از حکمران کرمان، ایرانشاه توانستند بر انر غلبه کنند. (۱۳۶۸: ۱۷/۲۵۷)

پس از مرگ برکیارق (۴۹۸ هـ ق) و پایان درگیریهای داخلی سلجوقیان سلطان محمد به فکر تسلط بر فارس افتاد، اما حضور شبنکارگان در فارس مانع اصلی تحقق این هدف بود. آنگونه که از منابع برمی آید در این زمان مناطقی از فارس چون ایچ، فستجان، اصطهبان، دارابجرد، کازرون و فیروزآباد در دست امرای مختلف شبنکاره بود. (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۹۲-۳۸۸) سلطان محمد برای سرکوب شبنکارگان یکی از سرداران برجسته سلجوقی به نام چاولی سقاوه را به فارس اعزام کرد و به او فرمان داد که «ایشان را اصلاح کند و مفسدان را از میان بردارد» (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۷/۱۹۵) سلطان محمد برای مشروعیت بخشیدن به اعمال چاولی، فرزند دو ساله خود، چغری را نیز همراه وی فرستاد. (همان، ۱۷/۱۹۶) ابن بلخی به دلیل همزمانی با حضور چاولی در فارس اطلاعات ارزشمندی از عملکرد او ارائه می کند. اطلاعات مذکور مؤید این نکته است که اصلی ترین دلیل حضور چاولی در فارس سرکوب شبنکارگان بوده است.

ابو سعد بن محمد، حاکم کازرون که از شبنکارگان کرزویی بوده و به گفته ابن بلخی بیشابور و کازرون به دلیل ظلم او خراب شده بود توسط چاولی برکنار گردید. مسعودیان حاکم در فیروزآباد را چاولی سرکوب کرد و سران آن را به قتل رساند. چاولی همچنین از حسویه از طایفه اسماعیلی شبنکارگان که بر بخشهایی از فارس حکومت می کرد، خواست که به حضور چغری شاهزاده سلجوقی بیاید؛ اما به دلیل امتناع حسویه به قلمرو او حمله کرد و حسویه مجبور شد به ایچ پناه ببرد. چاولی حسویه را به در ایچ محاصره نمود اما سرانجام بین دو طرف مصالحه صورت گرفت و در حمله چاولی به کرمان حسویه در سپاه وی حضور داشت. (همان، ۲۰۰-۱۸/۱۹۸)

پس از این چاولی به دارابجرد حمله کرد. به نوشته ابن اثیر حاکم داراب در این زمان فردی به نام ابراهیم بود. (همان، ۱۸/۱۹۹) به احتمال زیاد فرد مذکور همان ابراهیم بن ماما از طایفه اسماعیلیه

می‌باشد که در فارسنامه ابن بلخی به وی اشاره گردیده است. در فارسنامه آنگاه که از طایفه اسماعیلی و درگیری‌های داخلی آنان بحث می‌شود، مؤلف به دو خاندان اصلی اسماعیلی اشاره می‌کند که فرزندان دو برادر به نامهای محمد و نمرد، پسران یحیی بودند. به نوشته ابن بلخی محمد پسر بزرگتر یحیی بود و دارابجرد را زیر نفوذ خود داشت. پس از مرگ محمد پسر بزرگ او بیان به جای پدر نشست اما عموی او نمرد که جد ابراهیم بن ماما بود بیان را کشت و دارابجرد را در دست گرفت. این موضوع دشمنی شدیدی میان دو خاندان اسماعیلی به وجود آورد. (۱۳۷۴: ۳۹۰) ظاهراً پس از آنکه نمرد بیان را کشت و دارابجرد را تصرف کرد، حکومت دارابجرد در خاندان وی باقی ماند. ابراهیم مذکور در تاریخ ابن اثیر همان ابراهیم بن ماما نوه نمرد است. برای اثبات ادعای فوق لازم است تا منابع تاریخی این عصر با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

در تاریخ ابن اثیر آمده که چاولی پس از مطیع کردن حسویه، امیر شبانکاره و کشتن ابوسعید (حاکم شبانکاره کازرون) به داراب حمله می‌کند؛ اما ابراهیم حاکم داراب که با حاکم کرمان ارسال‌شاه خویشاوندی داشت به کرمان فرار کرده و به ارسال‌شاه پناهنده می‌شود. اهالی دارابجرد نیز در قلعه رنبه، مکانی که هرگاه مورد تهدید واقع می‌شدند به آنجا پناه می‌بردند، پناه می‌گیرند. اما چاولی موفق می‌شود قلعه را تصرف کرده عده زیادی از مردم دارابجرد را به قتل برساند و اموال آنها را به غارت برد. پس از این واقعه چاولی در حمله به فرگ از سپاه کرمان شکست سختی می‌خورد و مجبور به عقب نشینی از منطقه می‌گردد. (همان، ۲۰۴-۱۸/۱۹۶) ابن بلخی واقعه مذکور را «حادثه پرگ» نامیده و سال وقوع آن را (۵۰۸هـ.ق) ذکر می‌کند. (۱۳۷۴: ۳۱۴)

ابن اثیر اشاره ای به اینکه ابراهیم، حاکم داراب از شبانکارگان باشد ندارد.^۱ اما هنگام سخن گفتن از وقایع مذکور به این نکته اشاره می‌کند که چاولی پس از حمله به دارابجرد، فرستاده‌ای به نزد وزیر

۱. البته ابن اثیر آنگاه که درباره سرکوب ابوسعید حاکم کازرون توسط چاولی سخن می‌گوید نیز اشاره‌ای به شبانکاره بودن او نمی‌کند و تنها با کمک سایر منابع است که می‌توان پی برد که او نیز از امرای شبانکاره بوده است.

کرمان اعزام می‌دارد و از وی می‌خواهد افراد شبانکاره را که به کرمان پناه برده‌اند به وی برگرداند. در غیر این صورت وی به کرمان حمله می‌کند. وزیر کرمان از تسلیم شبانکارگان امتناع نموده و سعی می‌کند نزد چاولی از آنان شفاعت کند. با توجه به آنکه ابن اثیر در همین بحث به پناهندگی ابراهیم حاکم داراب به کرمان اشاره می‌کند شکی باقی نمی‌ماند که پناهندگان به کرمان از شبانکارگان بوده و حمله چاولی به داراب نیز علیه آنان صورت گرفته است. (۱۳۶۸: ۲۰۴-۱۸/۱۹۹)

گفته های ابن اثیر کاملاً مؤید این نکته است که داراب همزمان با حمله چاولی در اختیار شبانکارگان بوده است. مندرجات فارسنامه ابن بلخی نیز تا حد زیادی تأیید کننده تسلط ابراهیم بن ممان بر دارابجرد در این عهد است. ابن بلخی در شرح قلعه رنبه می‌نویسد که هر کس این قلعه را داشته باشد حاکم دارابجرد خواهد بود. (۱۳۷۴: ۱۳۷۹) سپس در بخش دیگری از کتاب خود آنگاه که به شرح تنگ رنبه پرداخته چنین آورده است «در میان تنگ قلعه‌ایی محکم است و ابراهیم بن ممان داشت اکنون مردم کرمان دارند.» (۳۱۵-۳۱۴)

از مباحث فوق می‌توان نتیجه گرفت که شهر دارابجرد قبل از حمله چاولی در اختیار شاخه ای از خاندان اسماعیلی بود که جد آنان نمرود با کشتن بیان، جد شاخه دیگر خاندان اسماعیلی، بر آن تسلط یافته بود. همزمان با حمله چاولی به دارابجرد نوه بیان، ابراهیم بن ممان بر این شهر حکومت می‌کرد. با حمله چاولی ابراهیم مجبور به ترک قلمرو خود و پناهنده شدن به حاکم سلجوقی کرمان گردید. سپس در جنگی که بین چاولی و حاکم کرمان صورت گرفت چاولی شکست خورد و بخش‌هایی از قلمروی که سابقاً به شبانکارگان تعلق داشت به دست سپاه کرمان افتاد.

شکل گیری سلسله ملوک شبانکاره

اولین فرد از ملوک شبانکاره که در مجمع الانساب به وی اشاره شده نظام الدین حسن بن ابراهیم است و به واقع می‌توان او را بنیانگذار سلسله ملوک شبانکاره نامید. با توجه به نسب نامه موجود در مجمع الانساب و مندرجات فارسنامه وی فرزند ابراهیم بن ممان بوده است. (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۱۵۱)

اطلاعات موجود در مجمع الانساب شبانکاره‌ای، که منبع اصلی تاریخ ملوک شبانکاره است، درباره نظام الدین حسن بسیار مغشوش و پر از اشتباهات مسلم تاریخی است. به گفته شبانکاره ای نظام الدین حسن موفق گردید بر کل ایالت فارس تسلط یابد اما در سال ۴۵۵ هـ. ق. آلب ارسلان سلطان سلجوقی، منکوبرس از خویشان خود را به حکومت فارس منصوب کرد. نظام الدین حسن که مردی زیرک بود دانست که توان مقابله با منکوبرس را ندارد؛ لذا به شبانکاره عقب نشینی کرد، اما منکوبرس امیری از لشکر خود به نام چاولی را در پی نظام الدین فرستاد. چاولی در دو نوبت طی نبردهایی نظام الدین را شکست داد. نظام الدین به فرگ، که در آن عهد بخشی از قلمرو کرمان بود، عقب نشست. چاولی به فرگ حمله کرد اما والی فرگ موفق شد وی را شکست دهد. نظام الدین حسن نیز پس از شکست چاولی به قلمرو حکومتی خود در جوشناباد آمد و پس از مدتی مجدداً به فکر تسلط بر فارس افتاد؛ اما با ظهور اتابکان سلغری در فارس و قدرت گیری رهبر آنان، سنقر بن مودود نظام الدین حسن از تسلط بر کل ایالت فارس چشم پوشید. وی در سال ۴۷۰ هـ. ق. قلعه دارالامان را بنا کرد و مدتی پس از آن هم در گذشت و در جوشناباد به خاک سپرده شد (۱۵۳-۱۵۲).

بنا بر اطلاعات یاد شده نظام الدین حسن معاصر با آلب ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ هـ. ق.) سلطان سلجوقی و نیز معاصر با سنقر بن مودود (۵۸۸-۵۴۳ هـ. ق.) بنیانگذار سلسله سلغریان در فارس بوده براین اساس باید حداقل نود سال حکومت کرده باشد. از طرفی گفته شبانکاره ای که منکوبرس فرستاده آلب ارسلان برای حکومت فارس بوده نیز به لحاظ تاریخی مردود است، چرا که آلب ارسلان در ۴۶۵ هـ. ق. کشته شد در حالی که منکوبرس در حدود سال ۵۳۰ هـ. ق. در فارس حضور داشته و نمی توانسته فرستاده آلب ارسلان به فارس باشد. اشتباه دیگر شبانکاره ای در این بخش آن است که چاولی را که در حدود ۵۰۶ هـ. ق. سلطان محمد سلجوقی (۵۱۱-۴۹۸ هـ. ق.) به عنوان حاکم فارس به این منطقه اعزام کرده فرستاده منکوبرس برای سرکوب نظام الدین حسن معرفی می نماید. همچنین شبانکاره ای در این بخش مدعی است که نظام الدین حسن قلعه دارالامان را در سال ۴۷۰ هـ. ق. و مقارن با عصر سنقر بن مودود (۵۵۸-۵۴۳ هـ. ق.) بنا نهاده است. همانگونه که مشخص است سال های

حکومت سنقر بن مودود به هیچوجه با سال ادعایی ساخت قلعه دارالامان همخوانی ندارد، اما اگر فرض این پژوهش مبنی بر قائل شدن تمایز میان سلسله ملوک شبانکاره و تشکل شبانکاره را در نظر بگیریم، می توانیم دلایل اینگونه اشتباهات مسلم تاریخی را درباره اولین سال های قدرت گیری حکومت شبانکارگان تا حدودی توضیح دهیم.

گفته شد که فضلو به بنیانگذار گروه شبانکاره و معاصر با آلب ارسلان سلجوقی بود. او تنها سردار تاریخ شبانکارگان بود که توانست برای مدتی نسبتاً طولانی (۴۶۴ - ۴۴۸ ه ق) بر تمام ایالت فارس حکومت کند. اما با توجه به اینکه وی از طایفه اسماعیلی، که بعدها سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل دادند، نبود نام وی از منابع تاریخی شبانکارگان حذف گردید. به نظر می رسد سالها پس از شکل گیری سلسله ملوک شبانکاره، آنگاه که شبانکارگان تاریخ خویش را نوشتند، برای پر کردن خلاء در پیشینه تاریخی خویش و حفظ افتخارات گذشته شبانکارگان سعی کردند نظام الدین حسن بنیانگذار سلسله ملوک شبانکاره از خاندان اسماعیلی را معاصر با آلب ارسلان و حاکم کل ایالت فارس معرفی نمایند. این در شرایطی است که با استناد به منابع معتبری چون الکامل و فارسنامه حداقل در سال های حضور سردار سلجوقی، چاولی در فارس^۱ (۵۱۰-۵۰۶ ه ق) هنوز نظام الدین حسن به حکومت شبانکارگان نرسیده و پدر وی ابراهیم قدرت را در دست داشته است. به همین دلیل نیز نظام الدین حسن به هیچ وجه نمی توانسته هم عهد با آلب ارسلان سلطان سلجوقی باشد.

۱. گر چه منابع صراحتاً به سال های حضور چاولی در فارس اشاره ندارند اما می توان سالهای تقریبی حضور او در فارس را تعیین نمود. به گفته ابن اثیر در زمان اعزام چاولی از سوی سلطان محمد سلجوقی به فارس فرزند دو ساله سلطان، چغری نیز با چاولی همراه می گردد. (۱۸/۱۹۶) ابن اثیر در ادامه خبر مرگ چغری را در سال ۵۰۹ ه. ق. و در پنج سالگی می دهد. (۱۸/۲۰۴) با توجه به مطالب مذکور سال حضور چاولی به همراه چغری در فارس باید حدود سال ۵۰۶ ه. ق. باشد. حدوداً سه سال پس از آن نیز در سال ۵۰۹ ه. ق. چغری در گذشته است. پس مدت حضور چاولی در فارس را می توان حدود چهار سال از ۵۰۶ ه. ق. تا زمان مرگ وی ۵۱۰ ه. ق. تعیین کرد.

علت دیگر ابهامات موجود در وقایع این عصر از تاریخ شبانکارگان احتمالاً عداوت و دشمنی دو خاندان برجسته اسماعیلی بوده است. قبل از این گفته شد که بر اثر حمله چاولی سقاوه، سردار سلجوقی امرای شبانکاره از جمله ابراهیم بن ماما از طایفه اسماعیلی قلمرو تحت سلطه خویش را از دست دادند و تنها حسویه که از طایفه ای دیگر از اسماعیلیان بود به دلیل همکاری با چاولی توانست قلمرو خود را حفظ کند و بر بخش های مهمی از قلمرو شبانکارگان شامل ایج، فستجان، اصطهبان، دراکان و برخی از نواحی دارابگرد حکومت کند. قطعاً همکاری حسویه با چاولی دشمنی دیرینه ای را که بین این دو شاخه از خاندان اسماعیلی وجود داشته تشدید کرده است. پس از مرگ چاولی سقاوه (۵۱۰ ه ق) نظام الدین حسن فرزند ابراهیم بن ماما به قلمرو شبانکارگان برگشت و توانست منطقه را تحت سلطه خود در آورد و سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل دهد.

از این پس دیگر منابع هیچ اشاره ای به خاندان حسویه نکرده اند و آنان کاملاً از تاریخ شبانکارگان محو می گردند. دوره مورد بحث را می توان دوره تاریک حکومت شبانکارگان نام نهاد. ما هیچ اطلاعی از کشمکش های احتمالی میان دو خاندان اسماعیلی که منجر به قدرت گیری و تشکیل سلسله ملوک شبانکاره توسط یکی و حذف دیگری از صفحه تاریخ گردید، نداریم. احتمالاً حاکمان شبانکاره به منظور حذف نام خاندان رقیب و یا حفظ وحدت خاندان حاکم اسماعیلی علاقه ای به بازگویی جریانات این عصر نداشته اند. همین موضوع موجب گردیده که در زمان نگارش تاریخ این سلسله در قرون بعد اطلاعات صحیحی از جریانات روی داده در دوران مذکور که منجر به شکل گیری سلسله شبانکارگان گردیده ارائه نشود.

نتیجه

کردان فارس که قبل و بعد از ظهور اسلام بصورت قبایلی پراکنده در جریانات سیاسی ایالت فارس نقش ایفا می کردند در عهد فضلویه، رهبر یکی از طوایف کرد (طایفه رامانی) موفق شدند تشکلی با نام شبانکاره ایجاد کرده تحت تابعیت سلجوقیان بر سرتاسر فارس مسلط گردند. گر چه پس از مرگ

فضلویه شبنکارگان نتوانستند تسلط خود را بر سراسر فارس تداوم بخشند اما سرداران طوایف مختلف شبنکاره هر کدام در بخش هایی از این ایالت قدرت را در دست گرفتند. در اوایل قرن ششم هجری قمری نظام الدین حسن، رهبر طایفه اسماعیلی از طوایف تشکیل دهنده گروه شبنکاره، توانست در قلمرو تحت سلطه خویش، سلسله ای را با عنوان ملوک شبنکاره تأسیس کند، سلسله ای که نزدیک به دو قرن و نیم تداوم یافت. از آنجا که اوج قدرت شبنکارگان و بسیاری از موفقیت های به دست آمده توسط آنان مربوط به عهد فضلویه از طایفه رامانی بود، حاکمان اسماعیلی ملوک شبنکاره نام فضلویه بنیانگذار شکل شبنکاره را از تاریخ حذف کردند و افتخارات به دست آمده در عصر وی را به نظام الدین حسن، بنیانگذار ملوک شبنکاره از طایفه اسماعیلی نسبت دادند. این مسأله پاره ای از ابهامات را در تاریخ شبنکارگان پدید آورد.

منابع

- آکویف، گ. ب، حصارف، م.ا، (۱۳۶۷) *کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۶۸) *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، مترجمان علی هاشمی حائری، ابوالقاسم حالت، تهران، مطبوعات علمی.
- ابن بلخی، (۱۳۷۴) *فارسنامه*، تصحیح منصور رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس شناسی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلادزی، احمد بن یحیی، (۱۳۴۶) *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بنداری اصفهانی، (۱۳۵۶) *زبده النصره نخبه العصر*، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

زرکوب شیرازی، ابوالعباس احمد بن شهاب الدین ابی الخیر، (۱۳۵۰) شیرازنامه، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸) تاریخ مردم ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
شبانکاره ای، صاحب، (۱۹۶۵م) رساله دفتر دلگشا، مقدمه و فهرست هادی رسول زاده، مسکو، فرهنگستان علوم اتحاد شوروی.

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۲) تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۶) شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره.
مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (۱۳۷۰) مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

لمبتون، آن، (۱۳۶۲) تاریخ ایلات ایران، ترجمه علی تبریزی، کتاب آگاه.
(باهتمام) مشکور، محمدجواد، (۱۳۶۹) کارنامه اردشیر بابکان، بی جا، دنیای کتاب.
مجهول المؤلف، (۱۳۱۴) تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران، مؤسسه خاور.
نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۵۶) سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

وصاف، (۱۳۳۸) تاریخ وصاف، بی جا، به سرمایه کتابخانه ابن سینا، کتابخانه جعفری تبریزی.